

اهلیت و حجر در فقه امامیه و حقوق ایران

سیامک جعفرزاده^۱، صفدر محمدی^۲

^۱ استادیار دانشگاه ارومیه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه فقه و حقوق اسلامی

^۲ عضو هیات علمی گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

سیامک جعفرزاده

چکیده

فقیهان امامیه در لایه لای ابواب مختلف فقهی همچنین حقوق دانان معظم ایران، به تفصیل، زوایای محجورین و مکلفین دارای اهل را تبیین نموده و اهلیت را به اقسامی چون اهلیت تمتع و اهلیت استیفا تقسیم کردند؛ محجور بودن، گاهی به نداشتن صلاحیت در دارا شدن حقوق معین است و گاهی به نداشتن صلاحیت برای اعمال حقی است که شخص آن را دارا شده است. به عبارت دیگر گاهی منشأ محجور بودن فرد، نداشتن اهلیت تمتع است و گاهی منشأ محجور بودن شخص نداشتن اهلیت استیفاء یا اهلیت تصرف است. لذا موجبات و اسباب منع از تصرف یا حجر متفاوت است. در فقه امامیه اسباب متعددی را از موجبات حجر ذکر کرده‌اند، ولیکن فقهاء امامیه معمولاً به شش سبب از جمله صغر، سفه، جنون، افلاس، مرض متصل به موت، بردگی اشاره می‌کنند که به اسباب شش‌گانه معروفند.

واژگان کلیدی: حجر، اهلیت، صغیر، مجنون، سفاهت، مرض متصل به موت، فلس.

مقدمه

اهلیت حسب تعریفی که قانون مدنی ما از آن کرده است، توانایی دارا شدن حقوق است. توانایی دارا شدن به این معنا و مفهوم که افراد در چه زمانی توانایی دارا بودن و اجرای حقوق خود را دارند؟ چه افرادی و در چه زمانهایی از اجرای حقوق خود ممنوع هستند؟ این منع حالت استدامی دارد یا لحظه ای و در زمان خاصی می باشد؟ بسیاری سوالهای دیگر که مباحث مختلفی را در فقه و حقوق موضوعه به وجود آورده است. فقهاء امامیه به طور عام از اسباب ششگانه حجر (صغر، جنون، بردگی، مرض موت، فلس، سفاهت) در کتاب حجر نام برده اند و مورد بحث قرار داده اند. در حقوق اسلام حجر به طور گسترده مورد مطالعه قرار گرفته است. برخی اسباب نقص مالک را در مقابل اسباب نقص مالکیت قرار داده و با در نظر گرفتن اسباب مختلف انواع حجر را نام می برند. برخی از فقهاء امامیه موجبات حجر را فراوان می دانند که در لابه لای کتب فقهی مانند بیع و رهن آمده است. شاید بازگشت تمامی صورتهای مختلف حجر به دو قسم باشد ۱- کسی که به دلیل منافع خودش محجور می شود. مانند کودک و سفیه و مجنون ۲- کسی که به دلیل منافع دیگران محجور می شود مانند بقیه محجورین. آنچه در این پژوهش به آن پرداخته شده، بررسی ماهوی اهلیت و حجر از دیدگاه فقه، قوانین و حقوق موضوعه است.

معنای لغوی و اصطلاحی اهلیت:**الف- تعریف لغوی اهلیت:**

اهلیت در لغت به معنای سزاواری، شایستگی، داشتن لیاقت و صلاحیت، اشتیاق و قابلیت آمده است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، جلد اول، ص ۷۳۹ و عمید، ۱۳۷۶، ص ۲۲۰ و دهخدا، جلد ۸، ۱۳۷۷، ص ۵۲۹)

ب- تعریف فقهی اهلیت:

و در اصطلاح فقهی، اهلیت در مقابل حجر قرار می گیرد؛ (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۹۷)

حجر در لغت به معنی منع، و جلوگیری کردن است، به طور مطلق و در اصطلاح فقه، جلوگیری کردن حاکم است، چند صنف مردم را، از تصرف کردن در اموال خود؛ که ممکن است موجبات مختلفی داشته باشد. (فیض، ۱۳۸۵، ص ۳۱۶)

۳۱۷ و طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸۱ و محقق حلی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۵۱ و علامه حلی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۷۳ و محقق کرکی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۸۰ و موسوی خمینی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۲).

ج- تعریف حقوقی اهلیت

در قانون مدنی ایران از اهلیت و حجر تعریفی به عمل نیامده است و لذا قانون در این باره ساکت و ناقص است ولی با توجه و دقت در سایر منابع می توان اهلیت را این طور تعریف نمود که اهلیت عبارتست از دارا بودن ویژگی ها و شرایط لازم قانونی برای دارا شدن و اعمال و اجرای حقوق و آزادی های فردی و تصرف در اموال و حقوق مالی. (صفایی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۲، شماره ۱۶۸، اهلیت یعنی توانایی و شایستگی برای دارا شدن و اجرای حق - ص ۱۵۲، شماره ۱۷۷، اهلیت به معنی عام عبارت است از صلاحیت شخص برای دارا شدن و اجرای حق. در این معنی اهلیت کامل مورد نظر است اما گاهی از این کلمه فقط توانایی دارا شدن حق. و یا اجرای آن را اراده می کنند و این اهلیت به معنای خاص می باشد. ص ۱۵۹، ش ۱۸۷، همان منبع. حجر یعنی عدم توانایی قانونی شخص در اعمال و اجرای حق - کاتوزیان، ۱۳۷۲، شماره ۲۸۷-۲۸۹)

اقسام اهلیت:

اهلیت بطور مطلق عبارتست از توانایی قانونی شخص برای دارا شدن یا اجرای حق، توانایی قانونی برای دارا شدن حق، اهلیت تمتع و توانایی قانونی برای اجرای حق، اهلیت استیفاء نامیده می شود (صفایی، ۱۳۸۹، جلد ۲، صفحه ۱۱۳) در اقسام اهلیت باید گفت: حقوقدانان با در نظر گرفتن موازین شرعی و نصوص قانونی، اهلیت را به دو نوع تقسیم نموده اند، ۱- اهلیت تمتع یا اهلیت دارا شدن حق ۲- اهلیت استیفاء یا اهلیت اجرای حق، فلذا در ذیل به بررسی و تجزیه و تحلیل این دو قسم از دیدگاه حقوق دانان، و موازین قانونی می پردازیم.

اهلیت تمتع:

الف: معنای لغوی

تمتع اسم مصدر است و در لغت به معنی برخورداری آمده است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، جلد ۲، ص ۱۴۱۵) دکتر محمد جعفر لنگرودی در کتاب مسبوط در ترمینولوژی حقوق با استناد به آیه ۱۹۶ سوره آل عمران آورده چون زائر کعبه در ماه حج پس از فراغ از آداب عمره از حال احرام بیرون شده و ترک حرام بر او حلال می شود از آنها بهروری می گردد. ب: معنای اصطلاحی

اصولا هر شخصی دارای اهلیت تمتع است و می تواند صاحب حق باشد حتی صغار و مجانین می توانند طرف حق واقع گردند مثلا صغیر یا مجنون می تواند مالک یا طلبکار باشد. (صفایی، ۱۳۸۲، جلد ۲، ص ۱۱۳) چنانکه قانونگذار در ماده ۹۵۶ قانون مدنی می گوید اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود از طرفی ماده ۹۵۸ قانون مدنی نیز اضافه می نماید ((هر انسان متمتع از حقوق مدنی خواهد بود ...)) بنابراین مبنای حقوقی اهلیت تمتع، انسان بوده است همین که انسان پا به عرصه زندگی گذاشت توانایی دارا شدن حقوق را کسب می کند به همین خاطر است که اهلیت تمتع یا برخورداری از حقوق و آزادیهای مدنی با تولد انسان شروع و با مرگ او خاتمه پیدا می کند حتی حمل نیز از حقوق مدنی برخوردار می گردد به شرط اینکه زنده متولد شود چنانچه قانونگذار در ماده ۹۵۷ قانون مدنی می گوید حمل از حقوق مدنی متمتع می گردد مشروط به اینکه زنده متولد شود.

دکتر کاتوزیان اصطلاح اهلیت تملک را در برابر اهلیت تمتع پیشنهاد می نماید و در استدلالی که به کار برده می گوید: درست است که در قانون مدنی اصطلاح تمتع از حق بطور معمول با بکار گرفتن و اجرای آن همراه است این کلمه صلاحیت اعمال حق را نیز در بر می گیرد و با معنی مورد نظر تناسب ندارد به همین جهت اهلیت تملک که در عرف قانونی معنی روشن تری دارد پیشنهاد شده است وانگهی این نکته را بایستی یاد آور شد که اهلیت تنها برای دارا شدن حق بکار می رود، صلاحیت داشتن تکلیف و توانایی ((متعهد شدن)) نیز در آن مطرح است و کلمه تمتع با تعهد و التزام به کلی بیگانه است در حالی که تملک اگر به معنی دارا شدن بکار رود می تواند درباره تعهد و تکلیف نیز مورد استفاده قرار گیرد. (کاتوزیان، ۱۳۷۲، جلد ۲، ص ۲)

و اما باید گفت واژه ای اهلیت تملک بجای اهلیت تمتع هیچ گونه تناسبی ندارد چرا که تملک با اراده حاصل می شود اما اهلیت تمتع یا دارا شدن حق بطور غیر ارادی و قهری یعنی با تولد برای انسان حاصل می شود و اراده انسان نقشی در حصول آن ندارد.

اهلیت استیفاء:

الف: تعریف لغوی استیفاء:

استیفاء در لغت عبارت است از تمام باز ستدن، تمام چیزی را خواستن (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۴۲)، استیفاء، استفاده کردن از کار یا مال دیگری با رضای او می باشد که در قانون مدنی بعنوان یکی از اسباب ضمان قهری آمده است (همان، جلد ۱، ص ۳۵۸)

ب: تعریف اصطلاحی:

اهلیت استیفاء یا اهلیت بهره وری از حق در برابر اهلیت تمتع یا اهلیت دارا شدن حق آمده و بمعنای اعمال حقوقی است که یک شخص دارا است. (ساکت، ۱۳۸۶، ص ۶۹)

اهلیت استیفاء یا قدرت اعمال حق، و آن قابلیت است برای آنکه شخصی بتواند حق خود را استیفاء نماید، چنانکه بتواند در اموال و حقوق خود تصرف نماید و یکی از معاملات و عقود را منعقد سازد.

برای آنکه انسان بتواند حق خود را استیفاء نماید داشتن حق تمتع کافی نمی باشد این است که قانون مدنی در قسمت اخیر ماده ۹۵۸ می گوید: «..... هیچ کس نمی تواند حقوق خود را اجرا کند مگر اینکه برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد» (امامی، ۱۳۵۷، جلد ۱، ص ۲۰۴)

باید گفت هر جا که قانون از اهلیت به طور مطلق نامبرده منظور اهلیت استیفاء است مگر اینکه قرینه ای برخلاف آن وجود داشته باشد طبق ماده ۲۱۰ قانون مدنی برای اینکه معامله معتبر باشد طرفین آن باید دارای اهلیت باشند که منظور از آن اهلیت استیفاء است. (شهیدی، ۱۳۹۴، ص ۳۹)

حجرواهلیت در آیات وروایات:

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مورد استناد فقهاء و حقوقدانان در رابطه ی با احکام حجر قرار گرفته اند غالب این آیات درباره صغیر و سفیه می باشند از جمله: ۱- آیه ۶ سوره نساء ۲- آیه ۱۵۲ سوره انعام ۳- آیه ۳۴ سوره اسراء ۴- آیه ۲۸۲ سوره بقره ۵- آیه ۵ سوره نساء ۶- آیه ۶ سوره فجر. علاوه بر ادله قرآنی، احادیث و روایات فراوانی درباره انواع محجورین وجود دارد که در کتب روایی و فقهی معتبر نقل شده و مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته اند. (نجفی، محمدحسن، ۱۳۶۷، جلد ۲۶، صص ۱۰۳ و ۱۰۴- حرعاملی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۹، جلد ۱۳ کتاب حجر، باب اول، حدیث ۴ و باب ۴۶ حدیث ۲ و محقق بحرانی، ۱۳۶۳، جلد ۲۰، ص ۳۴۲) برای نمونه: حدیث رفع قلم و حدیث اصبع ابن نباته از حضرت علی (ع) و حدیث عبدالله ابن سنان از امام صادق (ع).

موجبات حجر

۱- صغر:

صغیر در لغت به معنی کوچک و خرد است. لغویین در تعریف صغیر آن را مخالف کبیر می دانند و صغیر به هر چیزی که دلالت بر قلت و حقارت می کند، اطلاق می شود. (مصطفوی، حسن، ۱۴۰۲، ص ۲۴۳).

و در اصطلاح فقهی و حقوقی: صغیر کسی است که از نظر سن به نمو جسمانی و روحی لازم برای زندگی اجتماعی نرسیده است و بالغ نیست. (امامی، ۱۳۵۷، ج ۵، ص ۲۰۱ و شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۰۱، ص ۴ و طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸۵ و علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۲، صص ۵۳۳ الی ۵۳۴).

تعریف بلوغ

بلوغ در لغت به معنی رسیدن است (طریحی، ۱۴۱۶، ص ۷). و در اصطلاح، بلوغ زمانی می باشد که قوای جسمی صغیر نمو و آماده برای توالد و تناسل می گردد. (امامی، ۱۳۵۷، ج ۵، ص ۷)

فقیهان اسلامی نشانه هایی برای بلوغ ذکر کرده اند که برخی از آنها طبیعی و فیزیولوژیکی و برخی دیگر شرعی و قانونی است.

نشانه های بلوغ

۱- روییدن موهای خشن بر پشت آلت تناسلی .

۲- بیرون آمدن منی از مخرج معتاد (احتلام)

۳- قاعدگی و بارداری

۴- حد شرعی و قانونی بلوغ، رسیدن به سن معینی است که می توان آن را اماره بلوغ دانست و در واقع شارع اسلامی رسیدن صغیر به این سن را فرض می کند که در او قوای جسمی و طبیعی بر اندازه کافی تکامل یافته است و از این رو او را بالغ می داند و احکام بالغ را بر او بار می کند. (سیستانی، ۱۴۱۵، ص ۲۳۶ و طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۸۱)

اما در مورد سن بلوغ بین فقیهان اختلاف نظر وجود دارد. مشهور فقهای امامیه سن بلوغ را در پسر، ۱۵ سال تمام و دختر ۹ سال تمام می دانند که مبتنی بر روایات زیادی از ائمه معصومین است که در کتب اربعه ذکر شده است (قمی، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۴۱۳، ص ۱۶۳). و قانون مدنی ایران هم در اصطلاحات اخیر، همین قول را برگزیده است.

انواع صغیر:

صغیر در یک تقسیم بندی به ممیز و غیر ممیز منقسم می شود.

صغیر غیر ممیز: شخص نابالغی که قوه درک و تمیز ندارد. یعنی قوه تشخیص سود و زیان ندارد، نمی تواند اراده حقوقی (انشایی) داشته باشد. (صفایی، و قاسم زاده، ۱۳۸۲، ص ۲۰۴). مانند کودکان ۴،۳ ساله. در مقابل صغیر ممیز است که دارای قوه درک و تمیز نسبی است با اینکه به سن بلوغ نرسیده است زشت را از زیبا و سود را از زیان باز می شناسد و می تواند اراده حقوقی داشته باشد. (همان، ص ۲۰۴). و کسی است که میتواند اثر ذاتی عقود و ایقاعات را از یکدیگر تشخیص دهد (باریکلو، ۱۳۸۷، ص ۱۵۸). و سود و زیان و همچنین آثار و احکام مهم آنرا بداند.

در تعریف دیگری صغیر ممیز کودکی است که شعور کافی و قدرت اداره کردن را دارد و بخاطر حمایت از او و ایجاد نظم در خانواده محجور شده است. (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۷)

۲- جنون:

جنون در لغت به معنی فرارسیدن شب، نهان شدن، شیدایی، شیفتگی، بیماری دماغی و زائل شدن عقل آمده است.

(عمید، ۱۳۷۶، ص ۳۸۳)

و در اصطلاح، جنون به عارضه هوشی و دماغی اطلاق می شود که اراده شخص را مختل می کند و عاملی شخصی و درونی است که موجب عدم درک و تمیز اعمال می شود ضمن اینکه مجنون کسی است که از خوب و بد اعمالی که انجام می دهد بی اطلاع است به دیگر سخن، جنون حالتی است که قدرت و توانایی درک و تمیز شخص را نسبت به اعمالی که انجام می دهد بکلی از بین می برد. (ولیدی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۷۰ و فیض، ۱۳۸۵، ص ۳۷۶).

انواع جنون:

براساس مفاد مواد ۱۲۱۳ قانون مدنی و همین طور تبصره ۲ مواد ۵۱ و ۵۲ قانون مجازات اسلامی سابق می توان جنون را به دو نوع تقسیم نمود.

۱- جنون دائمی ۲- جنون ادواری

الف: جنون دائمی:

منظور از جنون دائمی عارضه ای است مستمر و همیشگی که در فقه به جنون اطلاق نیز یاد می شود. (صفایی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۱۷)

در این خصوص قانونگذار در ماده ۱۲۱۳ قانون مدنی و ماده ۵۱ قانون مجازات اسلامی به این نوع جنون و آثار آن اشاره نموده است.

ب: جنون ادواری:

چنانچه شخصی برای مدتی دیوانه شده و حالت جنون پیدا نماید و مدتی نیز حالت آفاقه و هوشیاری پیدا کند و مجددا دیوانه و هوشیار شود چنین جنونی را جنون ادواری می گویند.

قانونگذار در ماده ۱۲۱۳ و تبصره دوم ماده ۵۱ قانون مجازات اسلامی به این نوع جنون پرداخته است.

۳- سفاهت: ندر لغت به معنی کم خرد، سبک عقل، غیر رشید است. (فیض، ۱۳۸۵، ص ۳۳۷).

و در اصطلاح کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد. یعنی عقل معاش نداشته باشد و هرگاه اداره دارائیش به او واگذار شود در اموال خود تعدی و تفریط و اسراف می نماید. (امامی، ۱۳۵۷، جلد ۱، ص ۲۰۵ و علامه حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۹۶ و طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸۵ الی ۲۸۷ و شهید ثانی، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۱۵۱ و محقق، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۵۳).

در این خصوص قانونگذار در ماده ۱۲۰۸ قانون مدنی می گوید: غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد.

بنابراین کسی که اموال خود را بدرستی نگهداری نکند یا در معاملاتی که انجام می دهد فریب بخورد یا پول خود را برای کالا های گرانقیمت که در شان او نیست خرج نماید یا اموال خود را بیهوده از بین ببرد و اموال خود را در اموری که فایده عقلایی ندارد هزینه نماید و بطور کلی غیر رشید کسی است که توان اداره اموال خود را به طور متعارف و معمول در جامعه ندارد.

سن رشد:

قانونگذار در ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۴ مقرر شده داشته: هر کس که دارای هجده سال تمام نباشد در حکم غیر رشید است مع ذلک در صورتی که بعد از پانزده سال تمام، رشد کسی در محکمه ثابت شود از تحت قیمومیت خارج می شود. ولی چنانچه حکم رشد فردی قبل از ۱۸ سال یعنی بعد از ۱۵ سالگی از سوی محکمه اثبات می شود، رشید فرض می گردید و از قیمومیت خارج می شد.

بنابر مفاد ماده فوق الاشعار اولاً سن بلوغ اعم از زن و مرد بطور یکسان ۱۸ سال تمام بود یعنی این سن اماره رشد بود و کسی که به این سن می رسید حق اداره اموال خود را داشته است.

در حقوق ایران پیش از انقلاب، هر کس که به سن ۱۸ سال تمام می رسید رشید فرض می شد و خود به خود از تحت قیمومیت خارج می گردید و در اداره امور خویش استقلال پیدا می کرد. لیکن ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی سال ۶۱/۱۰/۸ سال را حذف و چنین مقرر داشته که: هیچ کسی را نمی توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد.

تبصره ۱: سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است.

تبصره ۲: اموال صغیری را که بالغ شده است در صورتی می توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد.

با توجه به تعارض صدر و ذیل ماده و اختلاف نظری که در تفسیر آن وجود داشت هیات عمومی دیوان عالی کشور به منظور رفع تعارض و به تبعیت از فقه امامیه، در تفسیر ماده چنین اظهار نموده ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی ۶۱/۱۰/۸ که علی القاعده رسیدن صغار به سن بلوغ را دلیل رشد قرار داده و خلاف آن را محتاج به اثبات دانسته ناظر به دخالت آنان در هر نوع امور مربوطه به خود می باشد. مگر در مورد امور مالی که به حکم تبصره ۲ ماده مرقوم مستلزم اثبات رشد است

(رای وحدت رویه شماره ۳۰۰ مورخ ۶۴/۱۰/۳)

با توجه به این رای باید گفت صغیر با رسیدن به سن بلوغ از حجر خارج می شود جز امور مالی که خروج از حجر و استقلال صغیر در اعمال حقوقی منوط به احراز رشد است و صرف رسیدن به سن بلوغ موجب اهلیت و استقلال در امور مالی نیست بنابراین امروزه سن ۱۸ سال که در گذشته سن کبیر قانونی به شمار می آمد و با رسیدن آن شخص رشید فرض می شد و خود به خود از حجر خارج می گردید در قانون مدنی وجود ندارد هرچند در عمل سازمان ها و موسسات دولتی و خصوصی و دادگاهها و دفترخانه های اسناد رسمی هنوز سن ۱۸ سال تمام را نشانه رشد تلقی می کنند و از شخصی که به این سن رسیده باشد دلیل دیگری بر رشد

نمی خواهند و گاهی در توجیه این رویه به ماده واحدهی قانون راجع به رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳ استناد می کنند. بر همین اساس اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه شماره ۷/۴۲۳۱ مورخه ۷۸/۸/۱۸ اعلام نمود، با توجه به قانون راجع به رشد متعاملین، داشتن ۱۸ سال تمام شمسی چه در مردان و چه در زنان اماره قانونی رشد معاملی است و این قسمت از آن قانون نه صریحاً و نه ضمناً نسخ نشده است، بنابراین هرکسی که به موجب

شناسنامه اش ۱۸ سال تمام شمسی داشته باشد از نظر معاملی رشید است مگر اینکه خلاف آن در دادگاه ثابت شود و ولایت قهری یا قیم نسبت به او منتفی است و با بودن اماره قانونی مذکور نیازی به صدور حکم رشد نیست اما در مورد کسانی که به سن بلوغ رسیده اند لیکن کمتر از ۱۸ سال تمام دارند رشد معاملی آنان برای امکان دخالت در اموال خود باید در محکمه اثبات شود.

(صفایی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۷.)

۴- بیماری متصل به موت:

بیماری، خارج شدن جسم از مجرای طبیعی آن است. به تعبیر دیگر، بیماری وضعیت غیر طبیعی در بدن انسان است.

(معین، ۱۳۶۲، ص ۲۱۹).

بر مبنای اندیشه منجزات مریض، بیماری منتهی به مرگ سبب حجر است. (فیض، ۱۳۸۵، ص ۳۱۷) در منابع معتبر فقه امامیه اساسا تعریفی از بیماری منتهی به مرگ و ویژگی های آن وجود ندارد. گرچه تعریف بیماری منتهی به مرگ در صلاحیت علم پزشکی است، ولی فقها بر حسب استنباط و اجتهاد خویش ویژگی هایی برای آن احصاء نموده اند. با این وجود، در خصوص اوصاف و ویژگی های آن میان فقها اتفاق نظر وجود ندارد. لیکن می توان از میان تعاریف گوناگون ارائه شده ویژگی هایی را برای این بیماری برشمرد تا بر مبنای آن بتوان تعریفی از موضوعات ارائه نمود. این ویژگی ها به شرح زیر است:

۱- بیماری خطرناک و مهلک باشد

فقها عقیده دارند که مقصود از مرض موت، بیماری است که خطرناک بوده و احتمال مرگ انسان بواسطه آن زیاد باشد و معمولا به سهولت قابل درمان نباشد. بنابراین، بیماری هایی چون سرماخوردگی، دندان درد و چشم درد که در آنها خوف هلاک وجود ندارد بیماری منتهی به مرگ محسوب نمی شود. (محقق ثانی، ۱۴۱۸، ج ۱۱، ص ۹۶) همچنین است برخی بیماری هایی که اساسا مزمن هستند و خوف مرگ در آنها نیست. بیماری هایی چون ذات الریه، اقسام فلج، بیماری کلیه از این قبیل هستند. زیرا بیمار در اینگونه بیماری ها احساس نزدیکی مرگ نمی کند. براساس این شرط، هرگاه بیماری مخوف و مهلک نباشد، حتی اگر به مرگ بیمار منتهی شود، مرض موت محسوب

نمی شود. شرط خطرناک بودن بیماری از سوی برخی از نویسندگان مورد انکار واقع شده است. ((محقق ثانی، ۱۴۱۸، ج ۱۱، ص ۹۶، متن قواعد): «الاقرب عندی ان کل تصرف وقع فی مرض اتفق الموت معه، سواء کان مخوفا او لا فانه یخرج من الثلث ان کان تبرعا». -محقق حلی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۶۱: «لو قیل یتعلق بالحکم بالمرض الذی یتفق به الموت، سواء کان مخوفا فی العاده اولم یکن لکان حسنا». - طباطبایی یزدی، ۱۴۳۱، ص ۲۱۵)

۲- بیماری سبب مرگ باشد

برخی عقیده دارند که بیماری زمانی «مرض موت» محسوب می شود که سبب مرگ محسوب شود و مرگ به واسطه آن بیماری واقع شود. بنابراین، اگر شخص در مرض موت محسوب می شود خواه بیماری سبب مرگ باشد و خواه نباشد. (مصطفی، احمد، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۸۰۳: «فلا فرق بین ان یلزمه الفراش او لا و لافرق ایضا بین ان یموت الانسان من نفس المرض او یموت بسبب آخر فی خلال المرض) به تعبیر دیگر، بیماری که در آن شخص فوت نماید مرض موت است خواه علت مرگ همان بیماری باشد و یا علت دیگری سبب مرگ بیمار شده باشد. در تعبیر این دسته، عامل حجر «بیماری متصل به مرگ» است.

۳- بیماری به مرگ مریض منتهی شود

بیماری باید به مرگ انسان بیانجامد. بنابراین، اگر بیمار بهبود یابد و به علت دیگری بمیرد، مرگ او ناشی از مرض موت محسوب نمی شود. به تعبیر دیگر، مرض موت مرضی است که عملاً منجر به مرگ بیمار شود. بنابراین، حتی بیماری خطرناکی مثل سرطان اگر به مرگ بیمار منجر نشود مرض موت محسوب

نمی شود. بی شک بیماری فی نفسه باعث محدودیت تصرفات نیست و صرف بیماری سبب تضعیف سلطنت مالک نمی شود، بلکه بیماری توأم با مرگ است که سبب کاهش اختیارات مالک تا میزان ثلث اموال او

می گردد و کاشف از این است که این وضعیت از یک سال قبل از بیماری وجود داشته است. (هاشم معروف الحسینی، ۱۹۷۳م، ص ۱۱۲).

۴- بیماری ظرف مدت یک سال از زمان وقوع تصرف منتهی به مرگ شود؛

بیماری که تصرفات تبرعی در مال خود انجام داده است اگر ظرف یک سال از تاریخ انجام معامله بمیرد مرگ او ناشی از مرض موت محسوب می شود. به تعبیر دیگر، مرض موت مرضی است که بیش از یک سال از تاریخ انجام معامله، طول نکشد. بنابراین، اگر بیماری هایی چون سرطان که غالباً به مرگ منتهی می شود ظرف یک سال سبب مرگ بیمار نشود تصرفات انجام شده مطلقاً صحیح و نافذ خواهد بود. به تعبیر دیگر، اگر بیماری خطرناک هم مزمّن شده و بیش از یک سال به طول انجامد یا قبل از یک سال شخص بهبود یابد و بر اثر حادثه دیگری بمیرد، مرض او مرض موت محسوب نمی شود. در قانون مدنی در مواد ۹۴۴ و ۹۴۵ که به یکی از احکام مرض موت اشاره نموده است آن را منحصر به موردی کرده است که ظرف یک سال به مرگ بیمار منجر شود.

۵- عاجز کننده باشد؛

در نشانه ها و امارات مرض موت اختلاف است برخی گفته اند هرگاه بیمار زمین گیر شود مرض موت محسوب است. برخی گفته اند هرگاه از اداره امور خود عاجز شود مرض موت است. (ابوزهره، ۱۳۵۴، ص ۳۱۴) ماده ۱۵۹۵ مجله الاحکام العدلیه (قانون مدنی دولت عثمانی) در مقام تعریف بیماری منتهی به مرگ مقرر داشته است که بیماری منتهی به مرگ آن چنان بیماری است که بیمار را از انجام امور خود باز دارد. (علی، حیدر، بی تا، ج ۴، ص ۱۳۷) اما برخی دیگر بر این عقیده اند که ملاک از پای درآمدن بیمار نیست بلکه ملاک احساس نزدیکی مرگ در بیمار است. (ناصیف، بی تا، ج ۹، ص ۱۹)

۵- ورشکستگی:

ورشکستگی یا افلاس به معنی: تنگدست شدن، مفلس شدن، بدون پول شدن است؛ (فیض، ۱۳۸۵، ص ۲۹۲). کسی که مفلس است محجور از تصرف در اموال خود می باشد و کسی است که حکم افلاس او از دادگاه صادر شده باشد؛ شرط صدور حکم افلاس یا ورشکستگی این است که دیون حال او نزد حاکم ثابت شده باشد و اموال و مطالبات کمتر از دیون باشد و لاقل یکی از

بستانکاران از حاکم تقاضای حجر او را کرده باشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۶۷۵ و علامه حلی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۹۶ و شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۸۳، موسوی خمینی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۸).

۶-ملک:

برده و بنده ی کس دیگری بودن (مولی)، خود یکی از موجبات حجر است که در اکثر کتب فقهی همچون شرح لمعه شهید ثانی، تحریر الاحکام علامه حلی، جواهر الکلام شیخ جواهری از آن نام برده شده است، چنین کسی ممنوع التصرف از اموال شمرده شده و البته در تمام امور تابع اذن و دستور مولی است.

نتیجه گیری:

نتیجه ای که می توان از این مقاله گرفت این است که بر عهده گرفتن مسئولیت و طرف معامله قرار گرفتن و انجام دادن اعمال حقوقی و ضامن اعمال خویش شدن، نیازمند وجود تمییز و اراده است کسی که بتواند امور مختلف را از همدیگر تمییز بدهد می تواند اراده معتبر برای انجام دادن اعمال حقوقی و بقیه ی امور داشته باشد؛ بنابراین انجام همه اینها مبتنی برداشتن اراده حقوقی و اراده هم مبتنی بر وجود تمییز است که محجورین از داشتن این قوه، تمییز و اراده حقوقی بی بهره مانده اند و تحت ولایت اولیای خویش می باشند.

فهرست منابع:

- ۱- ابوزهره، محمد، الملكية ونظريه العقد في الشريعة الاسلاميه، بی چا، ناشر: دارالفکر عربی، قاهره، ۱۳۵۴
- ۲- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، چاپ ۲، انتشارات اندیشه، تهران، ۱۳۵۷ ه.ش
- ۳- باریکلو، علیرضا، اشخاص و حمایت های حقوقی آنان، بی چا، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۷.
- ۴- بحرانی، یوسف ابن احمد، حدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، بی چا، ناشر: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۶۳.
- ۵- جبعی عاملی، زین الدین بن علی، (متوفی: ۵۹۶۵ه)، (شهید ثانی)، شرح لمعه، ۱۰ ج، چاپ اول، منشورات جامعه النجف الدینییه، قم، ۱۴۱۰.
- ۶- جبعی عاملی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ۱۵ ج، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۷- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ بیست و یکم، ناشر: گنج دانش، تهران، ۱۳۸۸.
- ۸- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مسبوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ چهارم، ناشر: گنج دانش، تهران، ۱۳۸۸
- ۹- حر عاملی، محمد بن الحسن، (متوفی: ۱۱۰۴)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مصحح و محقق: شیخ محمد رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت-لبنان، ۱۴۰۹
- ۱۰- حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، (متوفی: ۶۷۶)، شرایع الاسلام، محقق: سید جواد شیرازی، ۴ ج، چاپ دوم، انتشارات استقلال تهران، قم، ۱۴۰۹.
- ۱۱- حلی، حسین بن یوسف بن مطهر، (متوفی: ۷۲۶ق)، ارشاد الازدهان الی احکام الایمان، محقق: شیخ فارس حسون، ۲ ج، چاپ اول، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ه.ق.
- ۱۱- -----: تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، محقق: شیخ ابراهیم البهادر، ۵ ج، چاپ اول، ناشر: مؤسسه امام صادق (ع)، قم، ۱۴۲۰
- ۱۲- -----: تذکره الفقهاء، ۲۰ ج، چاپ اول، ناشر: مؤسسه ال بیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴.
- ۱۳- -----: قواعد الاحکام، ۳ ج، چاپ اول، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸.
- ۱۴- حلبی، سید حمزه بن علی بن زهره، (متوفی: ۵۸۵ ه.ق)، غنیة النزوع الی علم الاصول والفروع، محقق: شیخ ابراهیم البهادر، چاپ اول، ناشر: مؤسسه امام صادق (ع)، قم، ۱۴۱۷.
- ۱۵- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ۱۵ ج، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۶- ساکت، محمد حسین، شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی، انتشارات جنگل، ۱۳۸۶
- ۱۷- سیستانی، سید علی، منهاج الصالحین، بی چا، ناشر: مکتب آیه الله العظمی السیستانی، قم، ۱۴۱۵.
- ۱۸- شهیدی، مهدی، حقوق مدنی ۳ تعهدات، چاپ دوم، انتشارات مجد، تهران، سال ۱۳۹۴.
- ۱۹- صدوق قمی، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ه.ق.

- ۲۰- صفایی، سید حسین، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، انتشارات سمت، سال ۱۳۸۲.
- ۲۱- صفایی، سید حسین، حقوق مدنی دوره مقدماتی، نشر میزان، ۱۳۸۹.
- ۲۲- طباطبایی یزدی، رساله منجزات مریض، ضمیمه حاشیه مکاسب، ناشر فقه الثقلین، ۱۴۳۱ ق.
- ۲۳- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، چاپ هفتم، ناشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی - ۱۸ تیر، تهران، سال ۱۴۱۶ ه ق.
- ۲۴- طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، (متوفی: ۴۶۰ ق)، خلاف، ۶ ج، چاپ دوم، ناشر: موسسه النشر الاسلامی، قم، سال ۱۴۰۷.
- ۲۵- -----: مبسوط، مصحح: سید محمد تقی کشفی، ۸ ج، بی چا، مکتبه المرتضویه لاحیاء اثار الجعفریه، سال ۱۳۸۷ ه.ق.
- ۲۶- علی، حیدر، درر الاحکام، ج ۴، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی.تا.
- ۲۷- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، چاپ دهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- ۲۸- فیض، علی رضا، مبادی فقه و اصول، چاپ هجدهم، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۵.
- ۲۹- قاسم زاده، سیدمرتضی، دوره حقوق مدنی، اشخاص و محجورین، چاپ سوم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۷۷.
- ۳۰- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، چاپ دوم، ناشر: شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۲.
- ۳۱- کرکی، علی بن الحسین، (متوفی: ۵۹۴۰ ه)، جامع المقاصد فی شرح القوائد، ۱۳ ج، چاپ اول، ناشر: مؤسسه ال البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۸.
- ۳۲- مصطفوی، حسن، (متوفی: ۱۴۰۲ ه. ق)، تحقیق فی کلمات قرآن کریم، مرکز کتاب لترجمه و النشر، تهران، ۱۴۰۲ ه.ق.
- ۳۳- مصطفی، احمد، الزرقاء، الفقه الاسلامی فی ثوبه الجدید، مطبعة الجامعة دمشق، دمشق، سال ۱۳۸۰ ه ق
- ۳۴- معین، محمد، (متوفی: ۱۳۵۰ ه.ش)، فرهنگ لغت، ۷ ج، چاپ بیست و پنجم، انتشارات امیر کبیر، تهران، سال ۱۳۶۲.
- ۳۵- موسوی خمینی، سید روح الله، (متوفی: ۱۴۰۹)، تحریر الوسیله، ۲ ج، چاپ دوم، ناشر: دار الکتب العلمیه، قم، سال ۱۳۹۰ ه.ش.
- ۳۶- ناصیف، الیاس، موسوعه العقود المدینه و التجاریه، چاپ دوم، بیروت، بی.تا.
- ۳۷- نجفی، محمد حسن، (متوفی: ۱۲۶۶ ه)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، مصحح و محقق: علی اخوندی، ۴۳ ج چاپ دوم، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، سال ۱۳۶۷ ش.
- ۳۸- ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای عمومی، چاپ اول، انتشارات نشر داد، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳۹- حسینی المعروف، هاشم، نظریه العقد فی الفقه الجعفری بیروت، ۱۹۷۳.